

شهید سیدعلی حسینی مقدم




ازتباطیر علی
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی ایران

نام پدر	سیدمرتضی
تاریخ تولد	۱۳۳۶/۰۶/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دیپلم
مدفن	سربست

زندگینامه

زندگینامه شهید

خلاصه ای از زندگی نامه مرحوم حاج سید مرتضی حسینی مقدم پدر شهیدان سید عباس - سید علی - سید محمد و سید ابراهیم حسینی مقدم

مرحوم حاج سید مرتضی حسینی مقدم فرزند سید مختار در روستای سربست دیده به جهان گشود در آن زمان مدرسه ای وجود نداشت که وی در آن مرحله به ادامه تحصیل پردازد ولی با توجه به عشق و علاقه اش به مسائل دینی و مذهبی راهی مکتب می شود و قرآن را فرا می گیرد و بعضی از کتابهای مرسوم تعلیم داده شده در مکتب را می آموزد با توجه به وضعیت زندگی در روستا، به کارهای کشاورزی می پردازد و از این طریق امرای معاش می نماید

مرحوم سید مرتضی علاقه خاصی به مجالس روضه خوانی ائمه معصومین داشت و مرتب قرآن می خواند او در دوران جوانی و میانسالی اقدام به دایر نمودن مکتب خانه می کند و از این راه تعداد زیادی از جوانان و افراد روستا را قرآن می آموزد و از این راه حتی هیچ حق الزحمه ای هم دریافت نمی کند او همه این کارها را فقط برای خشنودی خداوند انجام می دهد او معتقد به قرآن و احکام اسلامی بود و از وجود چنین پدری مهربان و با تقوا است که فرزندی برومند و شجاع تربیت می شوند که در بعد از پیروزی انقلاب در رکاب امام و مقتدای خود مردانه می جنگند تا به هادث برسند مرحوم سید مرتضی در سال ۵۷ در بحبوحه راهپیمائی های مردم به حمایت از روحانیت و رهبر خود امام خمینی به رحمت ایزدی می پیوندد . روحش شاد .

زندگی نامه شهید حاج سید علی حسینی مقدم

فرزند : سید مرتضی

الذین آمنو و هاجروا و جاهد و فی سبیل الله به اموالهم و انفسهم اعظم در جه عندالله و اولئک هم الفائزون

آنانکه ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی بالخصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالمند (سوره توبه)

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

روبه صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز مردن مهراس

مردار بود هر آنکه او را نکشند

شهید حاج سید عباس حسینی مقدم در سحرگاه یکی از شبهای ۱۳۳۶ در روستای سربست در خانواده ای متدین و غنی از معنویت دیده به جهان گشود . آثار نبوغ و خلوص از همان دوران کودکی در رفتار وی نمایان بود . شهید قرآن را پس از دوران مدرسه در

مکتب خانه پدرش در این روستا آموخت . شهید دوران تحصیلات ابتدایی را تا کلاس ششم در دبستان محمدی در زادگاهش گذراند و برای ادامه تحصیل به شهرستان برازجان مراجعت کرد و در دبیرستانهای طالقانی (فردوسی سابق) و امام خمینی (بیست و پنج شهریور سابق) این شهر و سال آخر در شهر کازرون در رشته ریاضی با موفقیت تمام کرد . بعد از پایان دوره متوسطه برای خدمت به میهن در سال ۱۳۵۷ جهت انجام خدمت سربازی راهی گرگان گردید و در آنجا دوره آموزشی را به پایان رسانید و برای ادامه خدمت به استان سیستان و بلوچستان در چهارباغ مراجعت کرد و سپس در جوگان نیک شهر به پایان رسانید و چون در آن زمان شهید بر علیه رژیم پهلوی فعالیت می کرد عمال شاه با سلاح سرد قصد جان ایشان را داشتند که خوشبختانه موفق نمی شوند . شهید بعد از اتمام دوره سربازی به استخدام آموزش و پرورش در می آیند و در روستای محل تولد به تربیت نونهالان می پردازد شهید در کارهای خیر همیشه پیش قدم بود که مردم این منطقه بخصوص هم محلیها خدمات ارزنده او را فراموش نمی کنند و شهید صله رحم را در سر لوحه زندگی خویش قرار می داد وی در کلاس درس فردی موظت با حوصله و با استعانت بود ، با شروع انقلاب اسلامی تمام اوقات خود را وقف خدمت به این حکومت نمود با شروع جنگ تحمیلی اولین کسی بود که از روستا و از طریق بسیج دشتستان راهی جبهه ها گردید . وی دوران آموزشی خود را در پادگان امام حسین (مسگر سابق) شیراز به پایان رسانید و از همانجا راهی نبرد گردیدند . در منطقه آبادان و با در نظر گرفتن جو حاکم ————— بر جبهه های جنگ ایران او در جبهه های جنگ ایران ، شهید در هر دو جبهه می جنگید از یک طرف حزب لیبران و از طرف دیگر حزب بعث تجاوزگر باعث زخمی شدن شدید ایشان گردید .

هنگامی که دکتر خواسته بود او را عمل کند می گوید تو باید الان شهید می شدی . که با این همه تر کشی که به بدن تو اصابت نموده است . شهید دوران بستری را در بیمارستان یزد گذرانید و پس از بهبودی به آغوش خانواده اش بازگشت . وی دوباره راهی مدرسه گردید و فعالیت درسی خود را شروع کرد تا اینکه موقع عملیات رمضان فرا رسید . شهید در کنار دیگر سرداران بسیجی خود با یورش به قلب سپاه دشمن تا نزدیکی بصره پیش می روند و در آنجا به آنها دستور برگشت می دهند و در همین موقع به محاصره دشمن در می آیند آنها به کمک همدیگر سر نشین یک نانک عراقی را می کشند و ماشین را غنیمت می گیرند و خود را به عقب می رسانند ایشان به عنوان خاطره می گوید که چگونه زبانی که تا کنون می گفته خمینی الان بگوید صدام . در این زمان با ارمغان پیروزی بزرگ رمضان برای ملت ایران به آغوش خانواده بر می گردد شهید برای بار سوم جبهه های منطقه کردستان را انتخاب نموده و به آنجا می شتابد تا برادران مسلمان خود را از دست گروهکها نجات دهد و در این منطقه هم با دلیری تمام چندین روستا را از لوٹ وجود ناپاکان پاکسازی می نماید در این زمان با شنیدن خبر شهادت دو تا از برادرانش با خواهش مسئولین سپاه برای تشییع آنها به خانه بر می گردد و چندی در سنگر مدرسه به فعالیت خود ادامه می دهد و با درس دادن لبیک یا خمینی مسئولین در طرح لبیک راهی منطقه دشت عباس می گردد و در واحد تخریب فعالانه خدمت می کند وی این بار با شهادت سومین برادر خود با چشم اشک آلود به خانواده محزون خود بر می گردد . شهید در سال ۶۴ برای انجام فریضه بزرگ حج همراه برادر و خواهر خود به خانه خدا مشرف می شود و در آن جا برای نشر انقلاب اسلامی فعالیت زیاد می نماید و در تمام راهپیمائیا پیشگام و در پخش اطلاعیه و پوستر و عکس امام در آن جو حاکم بر مردم آن دیار پیشقدم و در دعاها فعالانه شرکت و جزّ محافظین حجاج در موقع راهپیمائی بوده اند . شهید چون سنگر خالی سه برادر شهید خود را در جبهه احساس می کرد شب و روز را در انتظار

به پیوستن رزمندگان اسلام به سر می برد تا این که فرصت را غنیمت شمرده و با حرکت عظیم سپاه یکصد هزار نفری محمد (ص) و همراه آنان راهی جبهه های حق علیه باطل گردیدند که این دفعه با به هلاکت رساندن عده بیشماری از دشمنان اسلام جان خویش را به جان آفرین تسلیم کرد و آب الوند را به خون خود رنگین نمود و به دیار معشوق شتافت و به سه برادر خود ملحق گردید .

وصیت نامه

وصیت نامه شهید حاج سید علی حسینی مقدم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مکتب رزم درس عشق آموزیم

در خرمن دشمنان شرار افروزیم

چون خشم خدا خویش کافر سوزیم

در کشتن و در گشته شدن پیروزیم

با درود به پیشگاه رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی ایران و درود به ارواح طیبه شهدا^۱ از صدر اسلام تا انقلاب اسلامی، عزیزان چون مرگ حق است و هر موجود زنده مجبور به مرگ و فناست و باید به سوی معشوق خود راهی شود ناچار باید چند کلمه ای به عنوان سفارش و تذکر به دوستان و عزیزان خود یادآور شوم، اما عزیزان و دوستان هیچ چیز مرا به این راه نکشاند جز حس اسلام دوستی و تکامل خواهی. بشریت وقتی کامل می شود که در مسیر پروردگارش

گام بردارد و در نهایت به او برسد و خدا را گواه می گیرم که نه حب دنیا و نه چیز دیگر، خدا را شکر می کنم که نعمتش را بر همگان تمام کرده و عذری در پیشگاه او نداریم، عزیزان، دوستان و آشنایان، وکیل، ولی و یار همه خداست و همه از او هستیم و ناچار روزی باید در پیشگاه عدل او حاضر شویم و روزی همه آنهایی را که به آنها ظلم کرده ایم، حشاش را از بین برده ایم و به آنها تهمت زده ایم یا دروغ بسته ایم باید ببینیم، این دعهده خداست و خلاف پذیر هم نیست تقوا داشته باشید و همگان را به تقوای الهی سفارش کنید. چشمتان را باز کنید این حکومت ادامه دهنده ی راه پیامبران است و هر کس به هر نحوی خلاف کرد و کج رفت رویش سیاه شد و رازش آشکار گردید این حرکت، این انقلاب شخص برایش مطرح نیست با هر چهره، چه دانشمند، چه منافق یا هر کس دیگر، دوستان، عزیزان خلاف نکنید زیرا همگی در محضر حق تعالی هستیم به فرموده ی امام عزیزمان اما سفارشی به مادرم. مادر، نگران نباش شکر الهی را به جای آور، خداوند بر تو منت نهاد و ترا انتخاب نمود تو مثل مادر عباس امم البنین هستی و باید انشاءالله ام البنین زمان لقب بگیری که انشاءالله به فضل و عنایت پروردگار خواهی گرفت. اما تو ای همسر، تو نیز باید صبر کنی زیرا چاره ای نیست جز صبر کردن. عزیزم حرفی برایت ندارم زیرا شرم دارم هر چه بگویم تو از آن برتری ولی این را از تو می خواهم که خداوند را فراموش نکن، صبر را پیشه خود سازید درباره فرزندانم هر چه می توانی کوشا باش به تربیت آنها بکوش، به مدرسه، به علم و قرآن آنها توجه کن. فرزندانم در آینده یادگاران بنده خواهند بود زیرا مردم به ثمر عمر هر شخص نگاه می کنند اگر خوب باشند نشان دهنده ی خوب بودن و در خط بودن پدرشان است و از اسم صابر هم که معلوم است که باید صبر بنمایید، زیرا اسم با مسمایی است. و اما شما برادران و خواهرانم هر کس در هر موقعیتی هستید راهم را ادامه دهید. خواهرانم با حجاب و برادرانم با رفتن به جبهه راهم را ادامه دهند. امام را فراموش نکنید و از یاریش دست بر ندارید. اما شما ای عزیزان فرهنگی مسئولیت خطیری به عهده دارید، شما از خون شهیدان روزی می خورید پس از نسل آینده این مملکت اسلامی انسانی کامل بار آورید که اگر فرهنگ ملتی اصلاح شود واقعا آن مملکت اصلاح خواهد شد و راه تکاملش را خواهد پیمود و دیگر نیاز به قیم ندارد که ابرقدرتها قیم آن باشند. از همه عزیزان، دوستان و آشنایان و هم محلیها ملتمسانه خواهش می کنم که مرا حلال کنند و از سر تقصیرم در گذرند.

والسلام . خدا حافظ

سرباز اسلام و امام سید علی حسینی مقدم

مورخ ۱/۱۰/۱۳۶۵

خاطرات

خاطره ای از یکی از هم‌زمان شهید حاج سید علی حسینی مقدم

در عملیات رمضان هر دو جزّ تپ امام سجاد (ع) و گردان ضد زره بودیم از آنجایی که خیلی به هم علاقمند بودیم در یک گروهان و در یک دسته سازماندهی شدیم در شب عملیات که دقیقاً ساعت ۸ شب ليله القدر (بیت و سوم ماه مبارک رمضان) به سمت خاکریز دشمن حرکت کردیم بعد از شکسته شدن خط اول دشمن که بسیار هم مقاومت شدیدی کرده بود من و شهید حسینی مقدم به اتفاق چند نفر از رزمندگان بدون هیچ گونه هماهنگی و دستوری به سمت بصره به راه افتادیم البته روز قبل از عملیات در اتاق توجیه نقشه مسیر حرکت و موانع و پدافند نهائی را به ما اعلام کرده بودند اما اکثر نیروهای ما در شب حمله شهید و یا مفقود شده بودند و سازماندهی کاملاً متلاشی شده بود به هر صورت جاده ای را گرفتیم و حرکت کردیم در حالیکه تعداد نفرات ما ۱۰ یا ۱۲ نفر بیشتر نبود زمانی متوجه شدیم که تانکهای عراقی پشت سر ما به طرف بصره حرکت می کنند. اول فکر می کردیم که نیروهای خودی تانک های عراقی را به غنیمت گرفته و به عقب و پشتیبانی از ما در حرکت هستند اما طولی نکشید که فهمیدیم اینها دارند عقب نشینی می کنند و راه برگشت نداریم در حالیکه ترس سرپای وجود ما را گرفته بود شهید حسینی مقدم با ذکر ————— که می خواند همه ما را دعوت به آرامش می کرد و می گفت هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد در همین زمان یکی از هم‌زمان ما تیری به پایش اصابت کرد و زخمی د (احتمالاً برادر زاده شهید حسینی مقدم بود) ایشان را رها کرده و به راه خود ادامه دادیم چون کاری از دست ما ساخته نبود زمانی فهمیدیم که در — عراقی ها هستیم اما از آنجا که شهید حسینی مقدم یک لحظه از ذکر فارغ نبود انگار نیروهای عراقی کور بودند کنار ما رد می شدند ولی متوجه ما نمی شدند فکر می کردند که ما هم عراقی هستیم از ساعت ۸ صبح تا حدود ساعت ۱۲ ظهر حرکت کردیم و شهید حسینی مقدم یک خمپاره انداز ۶۰ میلی متری مثل گوله پستی به پشت خود داشت. تابستان بسیار گرم بود همگی تشنه و خسته بودیم و من هرچه اصرار کردم در راه این خمپاره انداز را به زمین بیانداز تا بهتر بتوانی حرکت کنی در حالیکه از پشتش خون جاری بود حاضر نشد این کار را بکند و می گفت هرگز سلاحم را تسلیم دشمن نخواهم کرد. سرانجام با راهنمایی های ایشان وارد یکی از سنگرهای عراقی شدیم هیچ کس در سنگر نبود اما تعداد زیادی آب و هندوانه و کمپوت در آنجا وجود داشت همگی خوردیم. اما ترس سرپای وجودمان را گرفته بود در حالیکه ایشان یک لحظه دست از شوخی و خنده دست بر نمی داشتند در همین لحظه یک ماشین ایفای عراقی در کنار سنگر ایستاد و راننده که یک فرد سیاه چهره و بسیار تنومند بود و یک زیر پیراهن رکابی به تن داشت وارد سنگر شد دو یا سه پله بیشتر پائین نیامده بود که یکی از هم‌زمان ما که فردی تقریباً مسن و اهل لامرد فارس بود راننده را با یک رگبار کلاش از پای در آورد و اعلام کرد برادران سوار شوید همگی سوار شدیم خود او پشت فرمان نشست درست در بین عراقی ها حرکت کرد در لابه لای تانکها و نیروهای عراقی حرکت می کردیم اما متوجه ما نبودند. شاید فکر می کردند نیروهای خودی است که دارد جابجا می شود و سرانجام ساعت ۳ ظهر به نیروهای خودی پیوستیم. در حالیکه شهید حسینی مقدم هنوز خمپاره انداز ۶۰ میلی متری را به همراه داشت.

(سید قاسم موسوی از وحدتیه)

قبل از عملیات کربلای ۴ زمانی که شهید حاج سید حسینی مقدم می خواست به جبهه برود و برای تسویه حساب و پرداخت بدهکاریهایش پیش فردی رفتم به او می گفتم می خواهم بدهکاریهایم را پرداخت کنم ایشان در جوابش گفتند که حالا زود است شهید حسینی مقدم در جوابش گفت می خواهم به جبهه بروم دوباره به او گفت تو برادرهایت شهید شده اند و به نظر امام زمان این عمل خوش نیاید و تو باید به بازماندگان کمک کنی و خدمت کنی ایشان در جواب گفتند که اگر امام زمان خودش مرا دعوت کرده باشد چه می گویی و ایشان هم در همان عملیات کربلای چهار دعوت امام زمان را لبیک گفت و به شهادت رسید

.....

در مهاباد بودیم خبر شهادت دو برادر خود را تلفنی به شهید حسینی مقدم خبر دادند همه گروهان ضربتی که عضو آن بودیم به یاد آن دو شهید و دلداری او دعای توسل برگزار کردند و ایشان با صدای قشنگ خود دعا را خواند همه بچه ها گریه و زاری می کردند و لی ایشان مانند کوه استوار بود و بقیه بچه ها را دلداری می داد و فقط این جمله را تکرار کرد که انا لله و انا الیه راجعون



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران